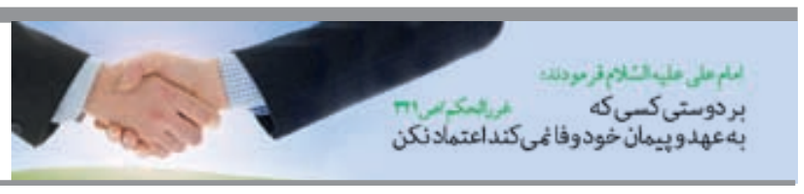

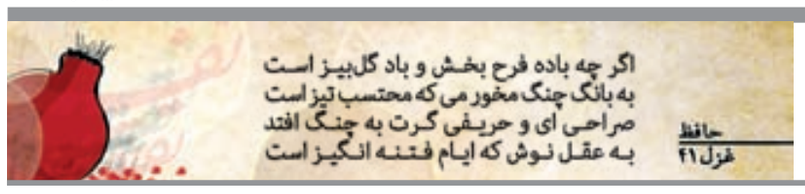

▪ در محضر بزرگان ▪

اسلام مرز نمی‌شناسد

حضرت آیت‌ا... فاطمی‌نیا استاد اخلاق، درباره برخی تعصب‌ها درباره ملیت فرموده‌اند:
بسیاری از ملیت‌گرایی‌ها از مصادیق تعصب باطل است. اسلام مرز نمی‌شناسد. حساسیت‌های بی‌جا و غیرت‌ورزی‌های بی‌محتوا نسبت به کشور یا زبان و فرهنگ، درصورتی که هیچ اثری در تکامل معنوی انسان ندارد، از مصادیق تعصبات جاهلی می‌باشد.

برگرفته از کتاب «نکته‌ها از گفته‌ها»

▪ داستان های واقعی ▪

خجالت از روی مادر

شهید محمدحسن نظرنژاد مشهور به «بابانظر» از رزمنده‌های دفاع مقدس که چندین سال بعد از جنگ تحمیلی به شهادت رسید، در خاطرات خود از یکی از همرزمانش که برادرش به شهادت رسیده بود روایت کرده است:
دیدم که جوان زانو در بغل گرفته و با حالت غریبی می‌نالد. سرش را بین دو زانو گرفته بود. قایق را کنار زدم و نزد او رفتم. دستم را روی شانه‌اش گذاشتم و گفتم: «حالا که کار تمام شده و به مملکت خودمان برمی‌گردیم، چرا ماتم گرفته‌ای؟ میدان جنگ از این بازی‌ها دارد.» گفت: «از این که سخت جنگیده‌ام یا تعداد زیادی شهید داده‌ایم، ناراحت نیستم. برادرم شهید شده و من نمی‌دانم چه کنم.» گفتم: «این‌هایی که شهید شده‌اند، همه برادران تو هستند.» گفت: «درست، ولی من نمی‌دانم اگر برگردم، جواب مادرم را چه بدهم. او برادر کوچک‌ترم بود. مادرم او را به من سپرده بود. او گفت از خودت جدایش نکن. چطور بگویم من زنده مانده‌ام؟ جنازه او را توی قایق، کنار خودم گذاشته‌ام.» نگاه کردم دیدم جنازه‌ای توی قایق است. شهیدی بود که بیشتر از شانزده یا هفده سال نداشت. پیشانی‌بند «یا حسین(ع) مظلوم» هم بسته بود. وقتی او را دیدم، بی‌اختیار گریه‌ام گرفت. دستم را روی سرش گذاشتم و گفتم: «بالاخره مادری که دو تا فرزند خود را به این سرزمین بلا فرستاده، حساب همه چیز را کرده، تو غصه نخور.» گفت: «من می‌دانم مادرم آدم قرص و محکمی است ولی من از روی او خجالت می‌کشم. چطوری با جنازه این بچه برگردم؟» بعد رو کرد به آسمان و گفت: «امیدوارم تا آن طرف آب، جنازه من را هم کنار او بگذارند.»

برگرفته از کتاب «بابانظر» اثر سیدحسین بیضایی

▪ فتونکته ▪

▪ ریشه ضرب المثل ▪

سری که درد نمی کند دستمال نباید بست

ضرب المثل بالا یعنی کسی که گناهی نکرده، چرا باید طوری رفتار کند که در مظان تهمت قرار گیرد؟ در بعضی روستاها و عشایر وقتی کسی احساس سردرد و تب و بیماری کند فوراً دستمالی به سر خود می بندد. بستن دستمال علاوه بر این که احتمالاً در تسکین درد سر موثر است، نشانه اعلام بیماری نیز هست. بیمار با بستن دستمال به سر خود، بیمار بودن خود را اعلام می کند طوری که هر تازه وارد و... با دیدن او از بیمار بودن او مطلع شود. گاه بعضی افراد از سر تفنن نیز دستمالی به سر خود می بسته اند که مورد تذکر دیگران قرار می گرفته اند که: سری که درد ندارد نباید دستمال بست. رفته رفته، طبق معمول تکرار این عمل موجب شکل گرفتن این مثل معروف شد که: «سری که درد نمی کند دستمال نمی بندند».

برگرفته از کتاب «فرهنگنامه امثال و حکم ایرانی» گردآوری امین خضرایی

▪ یادش بخیر ▪

▪ اندکی صبر ▪

فراموشی دلپذیر!

بگذار
سخاوتمندانه فراموش کنیم
هر آنکس را
که به ما عشق نمی‌ورزد

پابلو نرودا

دنیا به روایت تصویر

گردشگران در زمستان به جزیره قشم سفر می کنند
عکس از ایرنا

نوجوان روس در نمایشگاه صنایع نظامی در «سن پترزبورگ»، با اسلحه شلیک می کند! عکس از آسوشیتد پرس

تلاش «زلاتان ابراهیموویچ» برای گلزنی در دیدار تیم‌های فوتبال منچستریونایتد و لیورپول، عکس از گتی ایماژ

▪ دور دنیا ▪

به عهده گرفتن سرپرستی مردان بالغ!

آدیتی سنترال/ ژاپن بالاترین نرخ فرزندخواندگی در دنیا را داراست. در این کشور، بیش از ۸۰ هزار فرزندخواندگی قانونی در هر سال ثبت می شود. اما نکته عجیب ماجرا اینجاست که ۹۸ درصد از فرزند خواندگی هایی که ثبت می شود برای سرپرستی مردان جوان بین ۲۰ تا ۳۰ است! دلیل میزان بالای سرپرستی مردان بالغ جوان در ژاپن هم داشتن یک میراث باهوش و کاربلد برای کسب و کار خانواده های ثروتمند ژاپنی است! از آنجایی که ژاپنی ها هنوز هم نگران از دست دادن احتمالی فرزندان پسر خود هستند، ترجیح می دهند تا در سنین میانسالی یک پسر دیگر را هم به فرزندی قبول کنند!

مادر فداکار

بورد پاندا/ «کارا بروکینز» مادر ۴ فرزند پس از این که به خاطر ضرب و شتم توسط همسرش که مبتلا به نوعی بیماری روانی بود، مجبور شد از او جدا شود، هیچ سرپناهی برای خود و ۴ فرزندش نداشت. فرزندان او هم به این خاطر که همیشه شاهد کتک خوردن مادرشان بودند، روحیه بسیار بدی داشتند. بنابراین «کارا» تصمیم گرفت تا با اندک پس اندازش، خودش خانه مناسبی را برای فرزندانش بسازد. او چندین ویدئوی آموزشی ساختن خانه را دانلود کرد و سر انجام موفق شد بعد از ده سال خانه بزرگ ۵ خوابه اش را به کمک فرزندانش بسازد!

همزمانی عجیب تولد!

یاهو نیوز/ «لوکا و هیلاری گاردنر» زوج جوان اهل ایالت می سی سی پی هیچ گاه مشکلی برای به خاطر نیاوردن تاریخ تولد یکدیگر نداشتند چرا که هر دوی آن ها در یک روز و در یک سال متولد شده بودند. اما ماجرای آن ها وقتی بیشتر عجیب می شود که بدانیم درست ۲۷ سال بعد از تولد آن ها، فرزند پسرشان هم دقیقا در همان روز متولد شده است! حالا مادر، پدر و پسر هر سه می توانند تولدشان را در یک روز جشن بگیرند. بنا به تحقیقات دانشمندان احتمال اتفاق افتادن این همزمانی عجیب در تولد، یک در ۱۳۳ هزار است!

▪ شوتبالیست ها ▪

شروط کی روش برای تاج و جام جهانی ندیده ها!

اصولِ لیگِ ایران را عوض کن!
برای رفتنِ جامِ جهانی
وَ اسمِ هر خیابان را عوض کن
هوای شَهرِ تهران را عوض کن!

***

گذارم هی دفاعِ بیشتر را
برای رفتن جامِ جهانی
وَ شانسی می‌برم تیمِ قطر را
به من بخشید دریای خَزر را!

***

دو تا استادیوم را نام من کن!
برای رفتن جام جهانَی
تمامِ منتقدها را کفن کن!
کویرِ لوت را فوراً چمن کن!

***

به مسئولان ندارم اعتمادی!
برای رفتن جام جهانی
به «فیفا دی» ندارم اعتقادی!
نباید گردد از من انتقادی!

کنارِ پول، پارو می گذارم!
برای رفتن جام جهانی
وَ نام خویش «پررو» می گذارم
تمامِ سال اردو می گذارم!

حمایت کن فقط از من حمایت!
برای رفتن جام جهانی
روَم در سال؛ کلّی استراحت
نکن از طرز رفتارم شکایت!

اگر من آدمی سردم، نرنجید
برای رفتن جام جهانی
اگر دیدید نامردم! نرنجید
اگر تحقیرتان کردم، نرنجید

طرح از حسین صافی

امیرحسین خوش‌حال

۳ نقطه

زندگی سلام

- زنگ زدم به رفیقم میگم چقدر خوندی؟ میگه خیلی، دیگه حرمت تو رفاقت معنیش رو از دست داده. قبلا می گفتن نخوندم تا آدم روحیه بگیره!
- کاش هر شبانه روز به جای ۲۴ ساعت، ۴۸ ساعت بود و ما می تونستیم کل اون ۲۴ ساعت بعدی رو بخوابیم!
- یکی از دلایلی که از گروه‌های خانوادگی و دانشگاهی خوشم نمیاد اینه که هنوز خنده‌هاشون رو با خخخخخ ابراز می کنن!
- هوا یه جوری ناگهانی سرد شده که می‌ترسیم الان کارلوس کی‌روش باز استعفا بده!
- ترسناک ترین داستان کوتاه جهان: «سه نفر بودیم با یه شارژر»!
- چرا باید از رختخواب جدا شد؟ این مهم ترین پرسشی است که فلسفه باید بهش پاسخ بده و هر تمدنی باید توجیه قانع کننده‌ای برای این سوال داشته باشه!
- شما تصور کن یه زمان یه عده خونه و طلا می‌فروختن موبایل ثبت‌نام می‌کردن، حالا میری دکه دو تا پفک می‌گیری و یه سیمکارت!

Like Comment

خبر: پژو ۲۰۷ صندوق دار رونمایی شد!

▪ حکایت ▪

پادشاه و مرد زشت‌رو

پادشاهی صبح به شکار بیرون رفت. مردی زشت‌رو از مقابل او گذشت. پادشاه آن را به فال بد گرفت و دستور داد تا او را اذیت کنند. اتفاقا پادشاه در آن روز شکار بسیاری صید کرد و خوشحال بازگشت، در این هنگام ناگهان به خاطرش افتاد که آن مرد فقیر را بی دلیل اذیت کرده است، پس دستور داد تا او را حاضر کردند و پادشاه از او عذر خواست و بعد امر کرد خلعت و هزار درم به او بدهند. مرد زشت‌رو گفت: «ای پادشاه! من خلعت و انعام نمی‌خواهم، اما خواهش دارم که به من اجازه سخن گفتن بدهید.» پادشاه با تعجب گفت: «بگو.» مرد زشت‌رو به وی با سخنانی شمرده گفت: «ای پادشاه! صبح زود، نخستین کسی را که تو دیدی من بودم و اولین کسی را که من دیدم تو بودی، همه روز تو به عیش و طرب گذشت، ولی من در رنج و تعب بودم. حال خود انصاف بده که از ما دو تن کدام یک شوم‌تریم؟!» پادشاه خندید و او را خلعت خاص و ده هزار درم انعام داد.

برگرفته از کتاب «لطیفه‌ها و نکته‌ها» گردآوری محمدسهل‌آبادی

▪ دی روزنامه ▪

راه‌های صرف و نحو بودجه

بنا بر اخبار خبرگزاری‌ها با تصویب مجلس، سهم صداوسیما از بودجه عمومی دولت دو برابر شد. یعنی تلویزیون تا امسال هرچه پول از خزانه می‌گرفته، سال آینده دو برابرش را می‌گیرد تا بزند به زخم‌هایش و برای ما فیلم‌ها و سریال‌ها و برنامه‌های آموزنده و سرگرم‌کننده بسازد. بلافاصله بعد از این خبر، موارد زیادی به فکرمان رسید تا به عنوان یک مخاطب ناچار، به این سازمان پیشنهاد بدهیم تا قبل از این که بودجه حیف و میل شود، بتوانند برای خرج کردنش تصمیم درستی بگیرند. در ابتدا چه کسانی مستحق‌تر از «ستایش» و «کیمیا» به این بودجه؟ یعنی می‌شود پولی به این سازمان برسد و این دو بانوی فداکار سهمی از آن نداشته باشند و نتوانند مابقی زندگی خود را برای ما به تصویر بکشند؟ انصاف نیست که ما نفهمیم نسل سوم ستایش و نبیره‌های کیمیا به کجا رسیدند و در چه حال‌اند! پس چه از این بهتر که ریاست محترم سازمان دست به کار شده و چند شبکه دیگر تاسیس کند! چند ماهی است کانال جدیدی افتتاح نشده و ممکن است آن قیچی که روبان‌ها را باهاش می‌برند، زنگ بزند از بس باز و بسته نشده! طبیعی است بعد از راه‌اندازی شبکه‌ها، نوبت ادغام آن‌هاست و چه ادغامی بهتر از یک کاسه کردن شبکه چهار و آموزش و مستند و سلامت و شما و تماشا و...؟ به هرحال وقتی بیننده این شبکه‌ها مشترک هستند روا نیست که هی کانال عوض کنند. همه این‌ها را با هم یکی کنند تا آن چهار نفر بیننده هم لازم نباشد از این کانال به آن یکی بپرند!
در پایان هم اگر چیزی ته دخل ماند، فصل‌های بعدی «خانه پوشالی» و «فرار از زندان» را بخرند و دوبله کنند و پول مالک «جناب‌خان» را بدهند تا به خندوانه برگردد و مجبور نباشد روی اتوبوس‌ها تبلیغ کند، تا دست‌کم همین چند نفر مخاطب تلویزیون هم از دست نروند و رئیس سازمان و معاونان و کارمندانش مجبور نشوند خودشان برنامه بسازند و خودشان تماشا کنند و خودشان به خودشان پیامک تشکر بزنند و مرتضی حسینی و بهمن هاشمی بپرند وسط صفحه و ازشان تعریف کنند!

علیرضا کاردار

▪ باس ماس ▪

نویسنده: سیدمصطفی صابری، تصویرساز: سعید مرادی

▪ ما و شما ▪

شماره پیامک: ۲۰۰۰۹۹۹

* «دنیا به روایت تصویر» دیروز همه‌اش از آب و برف و این جور چیزها بود! این مسابقه رالی داکار هم خیلی جالبه ها، ازش عکس بذارین. گاهی عکس‌هاش رو توی تلویزیون نشون میده، خیلی قشنگن. انصاری
* بابت پرونده پریروز ممنون از خانم توانا. دردنامه مادرم بود. دیدم که با خوندنش یواشکی اشک می‌ریخت.
* من کسی هستم که روزنامه شما را هر روز می‌خوانم به خصوص «زندگی سلام» را و قصد دارم نوشته‌هایش را بنویسم و به صورت کتاب دربیاورم تا ماندگار شود.
* ممنونم از متن آقای صابری. «۳ نقطه» عالیه. و این که «نیازطنزیها» خیلی مسخره و خنکه.
* لطفاً از شعرها و غزلیات سیدرضا رستگار شاعر شهرمون هم در «اندکی صبر» چاپ کنید. ایلیا، مشهد
* از سرکار خانم الهه توانا بابت مطالب ارزشمندی که برای خانم‌های خانه‌دار نوشتند بسیار سپاسگزارم. امیری
* «زندگی سلام» فراتر از یک رسانه، تونسته با مردم ارتباطی دوجانبه برقرار کنه و به ما این فرصت رو داده که حرف‌هایی رو که روی دلمون سنگینی می کنه خیلی راحت براش بگیریم و مشاوره بگیریم. واسه همین خیلی دوستش دارم.
* همسر عزیزم محدثه جان، در این ۶ ماهی که وارد زندگی من شده‌ای با خودت خوشبختی وارد کرده‌ای به خانه من. ممنون که هستی. حامد، مشهد

جواب خفن‌استریپ شماره ۱۲۹ : سیرجان، سنجاقک و اسکندر

اسم «قوانین مورفی» به گوشتان خورده؟ ما اینجا با قوانین مورفی شوخی می کنیم

مورفی‌نامه

قانون راننده تاکسیِ بی‌حال

دیرتان شده است. برای رسیدن به شغلی که از سه سالگی آرزویش را داشته‌اید و هر وقت شوهرعمه‌تان در بچگی گیر سه‌پیچ می‌داده که می‌خواهی در آینده چه کاره شوی در جوابش برزبان می‌آورده‌اید، پس از سال‌ها تلاش، قرار یک مصاحبه رسمی و مهم دارید. تاکسی دربست می‌گیرید اما سوار تاکسی می‌شوید که راننده‌اش دیشب به علت فکر کردن به اجاره خانه‌اش و تجسم شب تا صبح چهره صاحبخانه‌اش نتوانسته بخوابد و اکنون حالِ فشار دادن پدال گاز را ندارد. علی‌رغم خالی بودن مسیر، آهسته می‌رود و مشغول پیدا کردن یک آهنگِ کوچه بازاری از بین ۱۲۰۰ تا آهنگ فلشش می‌شود. بعد هم که پیدایش می‌کند هماهنگ با ریتم کند آهنگ رانندگی می‌کند و اصرار دارد شما هم با او همراه شوید ولو با بشکنی ریز!